



راه کوفه - مکه، کمین ترین راه عراق به حجاز

رسول جعفریان*

اسلام در سال‌های ۱۷ - ۱۳ وارد عراق شد. مسیر ورود این آیین الهی، بیابان‌های برهوت میان حجاز و عراق بود؛ بخشی از سمت حجاز به سمت مرکز عراق و بخشی دیگر، از جنوبی‌ترین نقاط، به سمت بصره و حتی از آن جنوبی‌تر به سمت بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس.

قبایل عرب از دیر زمان در بخش‌هایی از این مناطق زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان مشتاق بودند در جنگی شرکت کنند و غنایمی به دست آورند. وقتی شنیدند که بنا است جنگی با ایران رخ دهد؛ ایرانی که به هر روی تسلطی بر عراق داشت، بسیار خوشحال شدند؛ زیرا غنایمی نصیب‌شان می‌شد. طبیعی است که در روزهای نخست، تصور پیروزی‌های شگرف را نداشتند اما به زودی روشن شد که دولت ساسانی چنان پوسیده و بی‌جان است که به راحتی می‌توان بنیاد آن را برانداخت.

* این مقاله با استفاده از کتاب درب زبیده اثر استاد سعد الراشد نگاشته شده و به نوعی ترجمه - تألیف است.

پیش از اسلام، شهر حیره مرکزی بود که عراق و جزیره العرب را به یکدیگر پیوند می داد. آن زمان، تاجران عرب مکه، خود را از مسیری خاص به حیره می رساندند و در کارهای تجاری آن ناحیه مشارکت می کردند.

پس از وفات حضرت رسول ﷺ سپاه خالد بن ولید از راه مدینه - حیره، راهی این دیار شد تا با مرتد شدگان عرب؛ از جمله طلیحه بن خویلد اسدی بجنگد. ادامه مسیر، حمله به آن دسته از قبایل عرب بود که هنوز اسلام نیاورده بودند. و سرانجام، آنان در ادامه همین مسیر به عراق رسیدند.

در اخبار تاریخی آمده است: خالد از منازلی مانند «فید» و «ثعلبیه» گذر کرد. این دو، از مناطقی هستند که بعدها، از منازل مشهور در مسیر کوفه - مکه به حساب آمدند. در پایان سال ۱۲ هجری بود که گروهی از مسلمانان، همراه خالد با سرعت تمام این مسیر را طی کرده و حج گزار شدند.^۱ این باید نخستین سفر حج باشد که میان عراق و حجاز برقرار شده است.

فرمانده بعدی که به عراق اعزام شد، سعد بن ابی وقاص بود. نوشته اند که وی سه ماه در ثعلبیه ماند. در مسیری که وی طی کرده، از منازلی مانند زرود، شرف و عذیب هم یاد شده است.^۲ این ها همان منزل هایی است که در راه کوفه - حجاز وجود دارد و تا قرن ها به همین نام ها شناخته شده بود.

پس از فتح عراق، اعراب بیابانی که بر این دیار مسلط شده و همچنان خطر را حس می کردند، به دستور ایشان اجازه نیافتند به شهرهای آبادی - حاشیه دجله - بروند، بلکه برای آن که روحیه نظامی خود را حفظ کرده، در برابر خطرات احتمالی آماده بمانند، شروع به ساختن کمپ های نظامی کردند و در آنجا مستقر شدند. زمان استقرار آنان طولانی بود و به همین دلیل زن و فرزندان خویش را هم به عراق آوردند. نتیجه آن شد که آنان در دو مرکز عمده در جنوب و مرکز عراق استقرار یافتند. یکی کوفه و دیگری بصره. آنان این دو شهر را که ابتدا موقت بنا کرده بودند، اندک اندک دائمی اش کردند برای ادامه فتوحات در ایران مورد استفاده قرار دادند. بصره برای ادامه فتوحات در جنوب و مرکز ایران و کوفه برای ادامه فتوحات در مرکز به سمت آذربایجان از یک طرف و خراسان از سوی دیگر مورد استفاده قرار گرفت.

ارتباط این دو مرکز با حجاز، به دلایل مختلف استوار بود:

۱. اقوام و خویشان بسیاری از آنان در حجاز بود و طبیعی است باید به آنان سر می‌زدند. آنان حجاز را موطن خود می‌دانستند. این امر به خصوص دربارهٔ اصحاب پیامبر ﷺ که از حرمین آمده بودند، بیشتر صدق می‌کرد.

۲. آنان همواره حج را به عنوان امری دینی، مد نظر خود داشتند. علاوه بر آن، عشق آنان به زیارت قبر پیامبر ﷺ هم بسیار جدی بود. بنابراین، می‌بایست این مسیر که فاتحین از آن راه به عراق رفته‌اند آباد شود و مورد استفادهٔ این افراد قرار گیرد. حاکمان بعدی که در بصره تعیین شدند، از جمله ابوموسی اشعری و پس از آن، عبدالله ابن عامر بن کریز، از همین مسیر، از مدینه به بصره رفتند. بنابراین، باید در طول این سال‌ها اصلاحاتی در این راه‌ها، به‌خصوص در زمینهٔ ایجاد چاه برای تأمین آب جهت حجاج و سربازانی که در این مسیر رفت و آمد می‌کردند، ایجاد شده باشد. امام علی (ع) به دنبال ماجرای شورش اصحاب جمل، از مدینه به میانه راه بصره - کوفه آمد. در این سفر امام در ربه، فید و ثعلبیه توقف داشته و در منابع از آنها یاد شده است.^۳

از این رو بود که راه عراق به حجاز - که بی گمان پیش از اسلام هم مورد استفاده بوده - جدی‌تر و بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. می‌توان تصور کرد که از همان زمان، حاکمان نیز به این امر توجه خاص داشتند. باید بدانیم که در آن روزگار هنوز بحث حمله به کاروان‌های حج و مسافران راه، مانند دوره‌های بعد، چندان جدی نبود. البته حملهٔ قبایل به یکدیگر مطرح بود اما مورخان چنین باور دارند که حمله به کاروان‌ها بیشتر از قرن سوم هجری به این سو، مورد توجه اعراب بدوی قرار گرفت. اعرابی که از نعمت زندگی شهری برخوردار نبودند، دستشان از غنایم شهرها کوتاه بود و برای این که این ناداری خویش را تلافی کنند و در عوض بی توجهی حکومت‌ها، به کاروان‌های حج حمله می‌کردند.

به هر روی، مسیری که میان عراق و حجاز مورد توجه قرار گرفت، یکی از معروف‌ترین راه‌های حج در آغازین دورهٔ فتوحات اسلامی است. این مسیر تا روزگاران اخیر به عنوان راهی که حجاج از آن برای حج استفاده می‌کردند مطرح بود و تاریخچهٔ بسیار مهمی دارد. طبیعی است که راه یاد شده، تنها برای حج نبود و ارتباط میان دو بخش مهم دنیای اسلام به لحاظ دینی و اقتصادی از این مسیر برقرار می‌شد.

مسیر امام حسین علیه السلام از مکه به کوفه یا راه عراق - حجاز

دقیق‌ترین آگاهی‌ها دربارهٔ راه عراق، در میان قرن اول هجری، دربارهٔ مسیری است که امام حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه پیمود و البته پیش از رسیدن به کوفه، راه را کج کرد و به سمت کربلا رفت. اطلاعات دقیق دربارهٔ این مسیر، در منابع تاریخی مربوط به کربلا، در آثاری مانند «اخبار الطوال»، «انساب الاشراف»، «تاریخ طبری» و منابع دیگر آمده است.

مورخان به مناسبت بیان رویدادهای این سفر و این که هر کدام در کدامین نقطه اتفاق افتاده، این اطلاعات را ارائه کرده‌اند. این مسیر دقیقاً همان مسیر اصلی میان کوفه - مکه است؛ راهی که پیش و پس از آن، حاجیان از آن برای رفت و برگشت در سفر حج استفاده می‌کردند.

منزلی که دینوری در اخبار الطوال دربارهٔ مسیر امام حسین علیه السلام یاد کرده، عبارت است از: - **تنعیم** (جایی است در مکه که امام حسین علیه السلام در آنجا با کاروانی حکومتی که از یمن می‌آمد، برخورد کرد).

- **صفاح** (جایی است که گفته‌اند در آنجا با فرزدق ملاقات کرد).

- **بطن الرُّمّه** (جایی است که امام حسین در آن، نامه‌ای به اهل کوفه نوشت و از نامهٔ مسلم و اجتماع مردم در پیرامون وی یاد کرد).

- **زرود** (جایی که با چادر زهیرین قین برخورد کرد و او را به همراهی خود فراخواند که سرانجام زهیر پذیرفت).

- **زباله** (جایی که کسانی از کوفه آمدند و خبر قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به او دادند).

- **بطن عقیق** (جایی که به اما خبر دادند ابن زیاد سپاهیان را میان عذیب و قادسیه برای جنگ با وی گردآورده است. بطن عقیق یک منزل پیش از ذات عرق واقع شده و از میقات‌های پنجگانه به شمار آمده و میقات اهل عراق برای مُحرم شدن است).

طبری شبیه این خبر را، در منزل «بطن العقبه» دانسته است.^۴

- **شرات** (جایی در نزدیکی عسفان، که حضرت شب را در آنجا سپری کرد و صبحگاهان به حرکت خود ادامه داد).

نیم روزی پس از حرکت از شرات بود که با سپاه حرّ برخورد کردند. در آنجا بود که حرّ اصرار داشت امام را به کوفه ببرد و امام تصمیم به بازگشت داشت. قرار شد مسیر را به سمت عذیب که راهی است میان این دو، کج کنند. از آنجا تا عذیب ۳۸ میل است.

تصویر مسیر امام حسین از مکه به کوفه

- **عذیب الحمامات** (جایی است که در مسیر به آن رسیدند و در آنجا اتراق کردند).
 - **قصر بنو مقاتل** (امام حسین در حرکت از عذیب الحمامات می کوشید از کوفه فاصله بگیرد تا آن که به قصر بنی مقاتل رسید و در آنجا بود که با عبیدالله بن حرّ جُغفی دیدار کرد).
 در این هنگام امام حسین علیه السلام می کوشید از کوفه دور شود و به سمت بادیه برود اما حرّ مانع می شد، تا به کربلا رسیدند.^۵
 مشابه همین مطالب در منابع دیگر، البته گاه با افزوده‌هایی آمده است. برای نمونه، از ثعلبیه یاد شده است؛ جایی که کسانی از مردم کوفه خیر مسلم را به امام حسین دادند.^۶
 چنان که از منطقهٔ حاجز یاد شده است؛ جایی که امام حسین به اهل کوفه نامه نوشت و آن را به قیس بن مسهر صیداوی داد تا به آنان برساند.^۷

راه کوفه - مکه در دورهٔ اموی و عباسی

توجه جدی دولت عباسی به راه عراق - حجاز، در آغاز، برای انتقال مرکز خلافت از شام به عراق بود. در دورهٔ امویان، آنچه از توجه به راه‌ها داریم، مربوط به اصلاح راه‌ها و چاه‌های آب راه شام - مدینه است اما در دورهٔ عباسیان، از همان روزهای نخست، اقداماتی در بهبود وضعیت راه کوفه - مکه آغاز شد. نوشته‌اند که ابوالعباس سفاح (م. ۱۳۶) در نخستین اقدام فرمان داد این مسیر را علامت زده، از کوفه تا مکه نشانه گذاری کنند «و فیها ضرب المنار من الکوفة الی مکه».^۸

اما از دورهٔ منصور عباسی (۱۵۸ - ۱۳۶) و سپس مهدی بود که توجه خاصی به مکه شد. منصور در سال ۱۳۶ به نیابت از سفاح، امارت حج را داشت که در جایی به نام صُفیه خبر مرگ برادرش را شنید. پس از آن با وی به عنوان خلیفه بیعت شد. در سال ۱۵۸ هم در سفر مکه بود که در گذشت. در زمان او، مسؤول برای نظارت بر راه حج، به ویژه تأمین آب و اصلاح چاه‌ها ایجاد شده بود.^۹

دوران مهدی، دوران مهمی برای اصلاح راه حج بود. طبری نوشته است:

در سال ۱۶۱، مهدی بگفت تا در راه مکه از قادسیه تا زباله قصرهایی بسازند و وسیع‌تر از قصرهایی که ابوالعباس ساخته بود و بگفت تا بر قصرهای ابو العباس بیفزایند. منزلگاه‌هایی را که ابو جعفر ساخته بود، به حال خود باقی گذاشت و بگفت تا در هر آبگاهی آبگیر بسازند و میل‌ها

در دورهٔ امویان، آنچه از توجه به راه‌ها داریم، مربوط به اصلاح راه‌ها و چاه‌های آب راه شام - مدینه است اما در دورهٔ عباسیان، از همان روزهای نخست، اقداماتی در بهبود وضعیت راه کوفه - مکه آغاز شد. نوشته‌اند که ابوالعباس سفاح (م. ۱۳۶) در نخستین اقدام فرمان داد این مسیر را علامت زده، از کوفه تا مکه نشانه گذاری کنند.

و برکه‌ها را تجدید کنند و پهلوی آبگیرها چاه حفر کنند. این کار را به یقطین بن موسی سپرد و همچنان تا به سال صد و هفتاد و یکم با وی بود و ابوموسی برادر یقطین در این کار جانشین وی بود.^{۱۰}

عباسیان تا دو قرن پس از آن، حاکمان مکه را از افرادی از خاندان خویش می‌گماردند و به همین دلیل به حجاز به چشم جایی بس مهم می‌نگریستند. منصور و سپس فرزندش چندین بار به حج آمدند و لازمهٔ اینها توجه ویژه به اصلاح این مسیر و فراهم کردن زمینه برای سفرهای آسان‌تر بود. مقریزی نوشته‌است:

«در هر منزل، منازل خاصی برای خلفا ساخته شد تا آنان در سفری که دارند در آنها اقامت کنند. در این خانه‌ها فرش و پرده و ظروف و وسایل دیگر وجود داشت.»^{۱۱}

مهدی عباسی در سال ۱۶۴ قصد سفر حج کرد اما وقتی به عقبه رسید، احساس کرد که آب بسیار بدبو و تلخ است و به همین دلیل از سفر خودداری کرده یقطین بن موسی را که مسئولیت اصلاح آب‌ها و چاه‌ها را داشت ملامت کرد. طبیعی است که پس از آن تصمیم گرفته باشد تا در این باره اقدام قاطعی به عمل آورد.

در کتاب «المناسک» از جاهایی یاد شده است که مهدی دست به اصلاح آن‌ها زده و نام وی روی آن اماکن تا قرن سوم باقی مانده بود. بهترین نوع صدقات از سوی خلیفه یا اطرافیان وی، کندن چاه در این مسیر و ایجاد برکه بود؛ به طوری که حجاج بتوانند به آسانی از آب آن‌ها بهره برده و گرفتار عطش و هلاکت نشوند.

در سال ۱۶۶ مهدی عباسی فرمان داد در این مسیر «برید» ایجاد شود و این برای نخستین بار بود که رخ می‌داد. اگر تا آن زمان مشکل راه تنها مسأله حج و تجارت بود، این بار کار برید که نوعی کار اطلاع رسانی و اطلاعاتی و حکومتی بود، می‌توانست عاملی برای اصلاح بهتر این مسیر باشد. برای این کار شتران و قاطرها و ابزار دیگری در نظر گرفته شد و این‌ها به تجهیز این راه کمک می‌کرد.^{۱۲}

هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰) هشت بار به سفر حج رفت و در این سفرها بود که اموال زیادی را برای اصلاح مسیر و همین‌طور کمک به مردم مکه و مدینه هزینه می‌کرد. هارون به اهمیت تسلط معنوی بر حرمین آگاه بود و می‌دانست که این کار، از عوامل اصلی استواری دولت و خلافت اوست. حتی گفته‌اند برخی از این سفرها با پای پیاده طی شد. هر بار که به سفر می‌رفت تعداد زیادی از عالمان و فقیهان نیز او را همراهی می‌کردند و وی تمامی هزینه‌های آنان را می‌پرداخت.^{۱۳}

از نقاطی که در این مسیر نهایت اهمیت را داشت، منطقه «ربذه» بود که ۱۲۰ میل با مدینه فاصله داشت و هارون معمولاً از آنجا عبور می‌کرد. این همان منطقه‌ای است که ابوذر به فرمان عثمان به آنجا تبعید شد و زمانی که درگذشت، کاروان حج عراق که عبدالله بن مسعود همراهش بود، به آنجا رسید و در وقت مرگ بالای سر ابوذر بود.

نویسنده «الامامة والسياسة» خبری در باره حث قسم هارون و پیاده به حج رفتن او یاد می‌کند. در همین سفر است که زبیده هم همراه اوست. زمانی که او قصد خود را برای وزیرش عمرو بن مسعده بیان می‌کند، عمرو می‌گوید:

گفتم: ای امیر مؤمنان، امسال را بگذار، شاید در سال آینده کار راحت‌تر شود.

هارون گفت: پذیرفتم.

گفتم: برای این که مسیر تو تا رسیدن به مکه از راحتی بیش‌تری برخوردار شود، فرمان می‌دهم درختان فراوان بکارند و نه‌های فراوان جاری سازند و به این وسیله راه تو خوش آب و هوا شود. پس از مدتی عمرو بن مسعده نزد هارون رفت و از این که توانسته بود وظیفه خود را انجام دهد، او را آگاه کرد.

عمرو بن مسعده گوید: پس از این که هارون همراه همسر خود، زبیده از بغداد به راه

افتاد، به مکه رفت و حج خود را با پای پیاده به جای آورد، در اواخر ماه ذی الحجه سال ۱۸۰ به بغداد بازگشت.^{۱۴} این سفر وی که به آرامی انجام می شد، سه ماه تمام به طول انجامید. در زمان مأمون (م ۲۱۸) که کارهای علمی و ریاضی قدری رایج شد، وی فرمان داد تا مسیر عراق - حجاز را بر حسب میل اندازه بگیرند. بر اساس محاسبه‌ای که صورت گرفت، این مسیر ۸۱۲ میل بود.^{۱۵}

تأمین امنیت راه عراق - حجاز

پس از این زمان است که حمله‌ها و هجوم قبایل بدوی به این راه آغاز می شود. دلیل آن می‌تواند این باشد که راه آباد شد و افرادی که به حج می‌آمدند، از ثروتمندان بودند. در مقابل، قبایل بدوی زندگی فلاکت باری داشتند و این راهی بسیار مناسب برای مشتی فقیر بود که به غنایمی دست یازند. از این پس، مشکل تنها آباد کردن کاروانسراهای میان راه و اصلاح چاه‌ها نبود، بلکه تأمین امنیت به تدریج به عنوان مسأله‌ای مهم مطرح شد.

احمد السباعی، درباره نخستین حمله قبایل عرب، از غارت بنوسلیم یاد کرده، می‌نویسد: در سال ۲۳۰، شماری از بنوسلیم به قصد غارت برخی از شهرهای حجاز^{۱۶} به آن مناطق حمله کرده، به تباهی و غارت بازارها پرداختند و آزارشان به شمار فراوانی از مردم رسید. آنان به راهزنی پرداخته و به سپاه والی مدینه نیز یورش بردند. در همین سال، واثق سپاهی را به فرماندهی یکی از ترک‌ها، با نام «بغای کبیر» به حجاز فرستاد. وی پنجاه نفر از آنان را کشت و یک هزار نفر را که به شرّ و فساد شهرت داشتند اسیر کرد و در مدینه به زندان انداخت.^{۱۷} بنوسلیم به‌طور معمول نزدیک به مدینه، در حرّه بنوسلیم زندگی می‌کردند و طایفه‌ای از قیس عیلان بودند که به قدرت و کثرت شهرت داشتند. به باور من این نخستین شورش غیرسیاسی است که قبایل بدوی حجاز طی تاریخ دوره اسلامی دست به آن زدند و هدفشان چیزی جز فساد و سیر کردن شکم گرسنگان نبود. شگفت نیست که در همین روزگار، صولت و شوکت خلفا نزد رعایا شکسته شد؛ چنان‌که اندکی پیش از آن، بخل خلفا در بخشش آغاز شده، سبب فقر و فاقه بادیه‌های حجاز گردید. این فقر، بی‌توجهی به سلطان را همراه داشت و این خود منجر به بازی بادیه‌نشینان با امنیت عمومی شد. این رفتار فسادزا،

چندان به درازا کشید که به صورت یک عادت در آمد و قبایل حرب در میان مکه و مدینه و نیز قبایل دیگری در شرق و جنوب آن، بر همین پایه رشد یافتند.^{۱۸}

مورخان، پایان خلافت واثق به سال ۲۳۲ را نقطه تحوّل می‌دانند که در آن، عصر اول و طلایی عباسی، به عصر دوم عباسی که روزگار تجزیه و فتنه‌های بزرگ است، تبدیل می‌شود.

گفته‌اند نخستین خلیفه‌ای که دست به اقدامات امنیتی برای حفاظت راه و حجاج از دست تجاوز قبایل بدوی زد، واثق عباسی (۲۳۲ - ۲۲۷) بود. وقتی واثق در سال ۲۳۱ عزم حج کرد، مشکل کم آبی سبب شد، وی از تصمیم خویش برای رفتن به حج منصرف شد.^{۱۹}

از این پس، در زمان بیشتر خلفا، کسانی از سوی آنان به عنوان ناظر راه معین می‌شدند و کارشان اصلاح چاه‌ها، کندن چاه‌های تازه، تأسیس منازل جدید برای استراحت و اتراق کاروان و مسائلی از این دست بود. در زمان متوکل عباسی (مقتول ۲۴۷) جعفر بن دینار مشرف بر راه کوفه بود که چندین سال این اشراف وی ادامه داشت. در این دوره، گاه در برخی از منازل، یکباره بیش از پنجاه چاه کنده می‌شد تا در پی آمدن حجاج که جمعیت آنان بسیار زیاد بود، مشکلی پیش نیاید.

یعقوبی می‌نویسد: در حوالی سال ۲۵۰، شخصی به نام محمد بن حاتم در مکه مسؤلیت راه‌ها و مصانع آن را داشت. در سال ۲۵۱ شخصی به نام عبدالله بن سلیمان مشرف بر تنظیم راه یا به عبارت طبری «الموجه الی طریق مکه لضبط الطريق» بود.^{۲۰}

مسأله حج و کاروان حجاج از یک سو مورد هجوم قبایل بدوی قرار می‌گرفت و از سوی دیگر، به خصوص از اواخر قرن سوم هجری، موضوع برخی از منازعات سیاسی میان عباسیان و اسماعیلیان شد. قرامطه که هوادار اسماعیلیان بودند و تلاش می‌کردند تا دولت عباسیان را تضعیف کنند، کاری که از دستشان بر می‌آمد، حمله به کاروان‌های حج بود. در این باره منابع فراوان سخن گفته‌اند.

عناوینی به عنوان مسؤلیت این افراد در ادوار مختلف یاد می‌شود؛ مانند «مشرفاً علی الطريق» یا «مصلح طریق الحج و عمارتها».^{۲۱} گاه کسانی که حاکم مدینه بودند، نظارت بر این راه را نیز به دوش داشتند.

نا امنی راه حج عراق در دوران مقتدر عباسی (۳۲۰ - ۲۹۵)

در دوران خلافت ۲۵ ساله مقتدر نیز مسأله حج، همچنان مسأله‌ای مهم برای خلافت عباسی است. حج تأمین کننده مشروعیت خلفای عباسی است و هر اشکالی که در آن پدید آید، از دید مسلمانان به معنای آن است که این خلافت قابلیت لازم برای اداره امور مسلمانان را ندارد. بنا براین، آنان می بایست توجه ویژه به حج کرده، مبالغ گزافی پول در این راه هزینه می کردند. بخشی از این پول، صرف راه حج می شد و بخش هایی - که گاه بیشتر هم بود - خرج کمک به اهل حرمین می گردید؛ به خصوص فقرا که فراوان بودند و مهاجران زیادی در میان آنان بود.

همان گونه که اشاره شد، موضوع امنیت در این دوره، به مسأله بسیار مهم تبدیل گردید. قبایل بدوی می توانستند کاروان حج را تهدید کنند. آنان آگاه بودند که خلیفه می باید پولی به آنان بدهد تا آرام باشند. اگر نپردازد راه را نا امن خواهند کرد و این خلیفه است که ضرر خواهد نمود. گفته اند مقتدر عباسی پولی که سالیانه برای تأمین مسائل مختلف راه و نیز کمک به اهالی حرمین هزینه می کرد ۳۱۵۰۰۰ دینار یعنی سکه طلا بود. وی برای آن که نظارت بر راه بیشتر باشد، شخصی را به عنوان ناظر از سمت کوفه به حجاز می گمارد و دیگری را برای نظارت بر نیمه دوم راه؛ از مکه به سمت عراق معین می کرد. در سال ۳۱۵ وزیر مقتدر عباسی، علی بن عیسی پول هنگفتی را تنها برای پرداخت به شماری از طوایف و به خصوص پنج هزار نیروی نظامی، از قبیله بنی اسد هزینه کرد تا آنان از راه مراقبت کنند.^{۲۲} به رغم همه این مشکلات، باز هم مشکلات زیادی برای حجاج در طول راه پدید آمد. در این سفر، حجاج گرسنگی زیادی تحمل کردند و علت آن نبودن عمارت و آبادی در این مسیر و عدم امکانات بود. در واقع راه زییده یا همان «راه جبل» که بعدها به این نام خوانده شد، به طور کامل راهی خشک و بیابانی بود.

از زمان مقتدر عباسی، کتیبه‌ای سنگی به دست آمده است که وی وزیرش علی بن عیسی را به عنوان مسئول عمارت راه حج معین کرده و وزیر هم دو نفر را برای انجام این کار گماشته است. تصویری از این سنگ در کتاب «درب زییده» (ص ۵۷) آمده که در آن نوشته است:

«امر عبدالله جعفر الامام المتقدر بالله أمير المؤمنين اطال الله بقائه الوزير أبا الحسن علي بن عيسى - أدام الله عزّه - بعمارة طريق الجادة لحاج بيت الله الحرام... و تولّى ذلك أبو أحمد بن عبد العزيز الثقفي و مصعب بن جعفر الزبيري في سنة أربع و ثلاث مائة».

از این فرمان چنین روشن می شود که در دوران مقتدر (۳۲۰-۲۹۵) راه کوفه - مکه بازسازی شده است. دیگر آن که مسؤولیت این کار بر دوش وزیر او، علی بن عیسی بود که از سال ۲۷۸ تا ۳۳۴ در تشکیلات عباسیان مشغول به کار بود. در این باره، دو نفر مسؤولیت ویژه داشته اند که هر دو از سوی وزیر معین شده اند.

در دوره های بعدی، عضد الدوله بویهی را می شناسیم که به موازات تلاش هایی که برای بازسازی بغداد کرد، به راه ها نیز توجه داشت. این توجه، بیشتر برای اصلاح بر که ها و چاه ها بود.

ابن مسکویه می نویسد: او مالیات را از کاروان های حج برداشت و رفتارهای نادرستی که با آنان می شد، از میان برد. او چاه هایی کند و چشمه ها را اصلاح و آبرسانی در میانه راه ها ایجاد کرد.^{۲۳}

ملکشاه سلجوقی هم در راه حج عراق - حجاز اصلاحاتی پدید آورد و از جمله «منارة القرون» در روزگار وی ساخته شد که بعدها ابن جبیر در سال ۵۷۸ آن را وصف کرده است.

راه زیبده، به نام زیبده

در منابع قرن سوم و بعد از آن، از این راه به نام «در زیبده» یاد می شود. در اینجا مراد از «در»، دروازه است. اما زیبده همسر هارون الرشید است. وی دختر جعفر، فرزند منصور عباسی است. از وی به عنوان کسی که خدمات زیادی به راه حج عراق - حجاز کرده و همچنین پولی که میان ساکنان مکه توزیع می کرده و هوای آنان را داشته، یاد شده است.

در کتاب «المناسک» حربی که از قدیمی ترین کتاب ها در باره راه های حج است، دست کم از دوازده منزل یاد شده که آثاری از بر که و چاه و بناهای دیگر منسوب به زیبده دارد. این کتاب نزدیک به زمان زیبده بوده و در این زمینه می تواند مورد استناد باشد. تعبیری مانند «بر که زیبده» «بر که ام جعفر» «قصر ام جعفر» از تعبیری است که حربی در این کتاب در باره آثار منسوب به حربی استفاده کرده است.

شاعری به نام احمد بن عمرو در یکی از سفرها همراه زبیده بود و اشعاری دربارهٔ منازل و مراحلی که زبیده در آن‌ها کمک و اقدامی برای حاجیان کرده، سرود. متن این ارجوزه را حربی در کتاب «المناسک» (۵۶۲ - ۵۴۵) آورده است.

یاقوت نیز اخبار این منازل و کارهای منسوب به زبیده را در «معجم البلدان» با عناوین «محدث، عنابه، سمیره، برکه امّ جعفر، حسنی، قروری، زبیده و هیثم» گزارش کرده است. اخبار این برکه‌ها و تلاش‌های زبیده به قرون بعد هم رسید تا آنجا که ابن جبیر نیز در سفری که از همین راه، از حجاز به عراق آمد، به این نکته تصریح می‌کند. همچنین ابن بطوطه در قرن هشتم این نکته را یادآور شده است.

می‌توان تصور کرد که در این باره افراط‌هایی صورت گرفته اما به هر روی پیداست که تلاش‌های زبیده در این زمینه چشمگیر بوده است. این خدمات نه تنها در راه عراق - حجاز بلکه برای مکه و آبرسانی آن هم کارهای چشمگیری انجام داده و پول‌های فراوانی هزینه کرده است.^{۲۴} ازرقی^{۲۵} در این باره اطلاعاتی به دست داده؛ چنان که یعقوبی هم مطالبی را یادآور شده است.^{۲۶}

به جز زبیده، نام بسیاری از خلفا، امیران و حاکمان بلاد اسلامی در فهرست کسانی یاد شده است که در این زمینه خدماتی داشته‌اند. بسیاری از افراد خیر هم که دارای سرمایه و ثروتی بوده‌اند، در این زمینه اقداماتی مانند کندن چاه و ایجاد برکه داشته‌اند که نامشان از یادها رفته است.

دکتر سعد الراشد فهرستی از نام افراد شناخته شده را در کتاب «درب زبیده» (ص ۷۰ به بعد) آورده است. این افراد عبارت‌اند از:

- عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس.

- فرزندش موسی بن عیسی که اطلاعاتی از اقدامات آن‌ها در کتاب «المناسک» حربی در اختیار است.

- عیسی بن علی، عموی سفاح.

- عبدالصمد بن علی که چاهی در فید و مسجدی در منزل او طاس بنا کرده است.

- ابو مسلم خراسانی که گفته‌اند: به هر منزلی می‌رسید به اعراب کمک مالی می‌کرد و چاه

می‌کند و راه را اصلاح می‌نمود.

- یقظین بن موسی - پدر علی بن یقظین از اصحاب معروف امام کاظم علیه السلام -
- کسانی از خاندان برامکه.

- خزیمه بن خازم که از فرماندهان دولت عباسی در زمان هارون بود. منزل خزیمه در
میان منازل این راه به نام او و خدمات وی است.
- ابودلف عیسی بن عیسی.

- خالصه کنیز خیزران - مادر هارون - نام وی به عنوان کسی که آثاری در این مسیر از وی
برجای مانده و حربی در مناسک از آنها یاد کرده، آمده است.
- مسرور خادم که حاجب هارون بود.

- عمر بن فرج رخجی از امرای دوره مأمون و متوکل. نام وی در میان کسانی که خدمتی
به حجاج در این راه کرده‌اند آمده است.

نام افرادی که در قرن سوم می‌زیستند و خدمتی در این راه کرده‌اند، فراوان است. در
قرن چهارم از:

- بدر بن حسنویه (م ۴۰۵). حاکم منطقه جبال و همدان و دینور در ایران یاد شده است.
وی شیعه بوده و وصیت کرده است که در نجف کنار امیر المؤمنین علیه السلام دفن شود. منابع
تاریخی از خدمات او در این راه یاد کرده‌اند. وی مبالغه‌نگفتی سالیانه به اعراب میان راه
می‌داد تا به حجاج حمله نکرده و برابر آزار دیگران، از آنان حفاظت کنند.^{۲۷}
در قرن ششم جمال الدین اصفهانی (م ۵۵۹) شهرت به خدمت در این مسیر و به خصوص
مکه و مدینه داشت که شرح حال وی را در ادامه خواهیم آورد.

اختلافات مذهبی و راه زبیده

در اواخر قرن سوم بود که جریان اسماعیلیه و شعب آن توانستند در برخی از نقاط جهان
اسلام موقعیتی به دست آورند. پیدایش قرامطه در منطقه احساء و بحرین، از پدیده‌های مهم
نیمه نخست قرن چهارم هجری است. این گروه با دولت عباسی به شدت درگیر بودند و به
همین دلیل تلاش می‌کردند این دولت را که در صدد استفاده سیاسی از حج بود، تحت فشار
بگذارند. قرامطه تنها راهی که برای تحت فشار گذاشتن دولت عباسی داشتند، این بود که راه
حج را به روی امیر الحاج عراق ببندند. قرامطه به بصره و سواد عراق هم یورش می‌بردند و

تلاش می کردند تا دولت عباسی را از این منطقه عقب برانند. عباسیان هم هر روز لشکری بسیج کرده به جنگ قرمطیان می فرستادند.

منطقه احسا و قطیف تا بصره و حتی از آنجا تا مکه زیر نفوذ قرامطه درآمد و آنان هر سال که اراده می کردند، کاروان های حج اعزامی از طرف دولت عباسی را تحت فشار می گذاشتند. منابع تاریخی سنی، در همه این موارد می کوشند قرامطه را بدنام کنند که البته آنان نیز اشتباهاتی داشتند. نتیجه آن شد که راه حج برای سال ها ناامن ماند و از این حیث و به دلیل اهمیت آن، اخبارش در منابع مهم انعکاس یافت.

نخستین بار از زکروه بن مهرویه یاد شده که در سال ۲۹۴ به کاروان حج - که از مکه باز می گشت - حمله کرد. در سال ۳۱۲ قرامطه به فرماندهی ابوسعید جنبی به کاروان حجاج در منطقه زرود حمله کردند. آنان گاه شخصیت های برجسته ای را که در این کاروان ها بودند، دستگیر می کردند.

اخبار نقل شده در رویدادهای مربوط به سال های ۲۹۱ و پس از آن، نشانگر آن است که عباسیان هم حملات سختی به قرامطه داشتند و هم اسرا و زندانیان آنان را کشته و پیش از کشتن دست و پایشان را قطع می کردند. در واقع این خشونت متقابلی بود که میان دولت عباسی و قرامطه روی می داد. در این میان بیشترین ضرر متوجه حاجیان بود.

ابن جریر طبری در باره رویداد حمله قرامطه در سال ۲۹۴ می نویسد:

«شش یا هفت روز مانده از محرم، کاروان به واقصه رسید. مردم منزلگاه، بيمشان دادند و خبرشان دادند که میان آنها و قرمطیان چهار میل است که حرکت کردند و نماندند و نجات یافتند. حسن بن موسی ربعی و سیما ابراهیمی در این کاروان بودند. وقتی کاروان دور شد، قرمطی به واقصه شد و از آنها درباره کاروان پرسش کرد. بدو گفتند که در واقصه نماند. آنها را متهم داشت که کاروانیان را از حضور قرمطیان خبردار کرده اند و جمعی از علافان آنها را بکشت و علف را بسوخت. مردم واقصه در قلعه خویش حصارى شدند. قرمطی روزی چند آنها بماند. سپس از واقصه سوی زباله رفت.

از محمد بن داود آورده اند که گفته بود: سپاهیان به تعقیب زکروه سوی

چشمه‌های طف رفتند. سپس از آنجا برفتند که خبر یافته بودند که وی در سلمان است.

علان بن کشمرد با گروهی از سواران نخبه سپاه، از راه جاده مکه سوی زکریه رفت تا در سببال فرود آمدند. سپس از آنجا سوی واقصه رفت و از آن پس که کاروان نخستین گذشته بود، آنجا فرود آمد. زکریه در راه خویش به طایفه‌هایی از بنی اسد گذشت و آن‌ها را از خیمه‌هایشان گرفت و با خویش ببرد. وی آهنگ حج گزاران بازگشته از مکه داشت و از جاده، آهنگ آن‌ها کرد.

چهارده روز مانده از محرم این سال، خیر پرنده [خبر الطیر] از کوفه آمد که زکریه به روز یکشنبه، یازده روز رفته از محرم، در راه مکه در عقبه، راه کاروان خراسانیان را بسته که با وی به سختی نبرد کرده‌اند. از آن‌ها پرسیده که سلطان میان شما هست؟ گفته‌اند: «سلطانی در میان ما نیست و ما حج گزارانیم.» به آن‌ها گفته: «بروید که من قصد شما ندارم.» اما چون کاروان روان شده، از پی آنها برفته و بر آن تاخته، یارانش نیزه‌ها را در شتران فرو می‌برده‌اند و شکم آن را می‌دریده‌اند که فراری می‌شده. کاروان درهم ریخته‌اند و یاران خبیث بر سر حج گزاران ریخته‌اند و چنان که می‌خواستند آن‌ها را می‌کشته‌اند. مردان و زنان را کشته و هر کس از زنان را که خواسته‌اند اسیر گرفته‌اند و هرچه را در کاروان بوده به تصرف آورده‌اند.

یکی از کسانی که از این کاروان گریخته بود، به علان بن کشمرد رسید که خبر از وی پرسید و رخداد کاروان خراسانیان را به او گفت و گفت: «میان تو و آن قوم، جز اندکی نیست، امشب یا فردا کاروان دوم می‌رسد که اگر علمی از آن سلطان را ببینند، دلهاشان قوت گیرد، درباره آن‌ها خدا را، خدا را، علان، همان دم بازگشت و به همراهان خویش دستور بازگشت داد و گفت یاران سلطان را به معرض کشته شدن نمی‌برم. پس از آن، زکریه بیامد و کاروان دوم بدو رسید و چنان بود که سلطان خبر فاسق و رفتار وی را با حج گزاران، همراه گروهی از فرستادگان که از راه جاده بگشته بودند به سران کاروان دوم و سوم و کسانی از

سرداران و دبیران که در آن بودند، نوشته بود و دستور داده بود که از وی حذر کنند و از جاده بگردند و سوی واسط و بصره روند، یا سوی فید یا مدینه بازگردند، تا سپاهیان به ایشان برسند. این نامه‌ها بدان‌ها رسید، اما نشنیدند و نماندند و توقف نکردند. مردم کاروان روان بودند، مبارک قمی و احمد بن نصر عقیلی و احمد بن علی همدانی نیز با کاروان بودند. وقتی به فاجران رسیدند که از اقصه حرکت کرده بودند و آبهای آن را کور کرده بودند و برکه‌ها و چاه‌ها را با مردار شتر و اسبانی که همراه داشته بودند و شکم آن دریده بود، پر کرده بودند. به روز دوشنبه، دوازده روز رفته از محرم، قمرطیان به منزلگاه عقبه رسیدند. مردم کاروان دوم با آنها نبرد کردند، ابو العشائر با یاران خویش پیشاپیش کاروان بود. مبارک قمی با همراهان خویش در دنباله کاروان بود. میان آنها پیکاری سخت رفت، چندان که قمرطیان را عقب راندند و نزدیک بود بر آنها ظفر یابند، اما فاجران از دنباله‌دارانشان غفلتی یافتند و از آن سمت هجوم بردند و نیزه‌های خویش را در پهلو و شکم شترانشان نهادند که شتران درهمشان کوفتند، قمرطیان به کاروانیان دست یافتند و شمشیر در ایشان نهادند و همه را بکشتند، بجز آن‌ها که به بردگی گرفتند. پس از آن سواران را تا چند میلی عقبه فرستادند که به رستگان از شمشیر رسیدند و امانشان دادند که بازگشتند و فاجران همگیشان را بکشتند و از زنان هرکه را خواستند به اسیری گرفتند و مال و کالا را به تصرف آوردند. مبارک قمی و پسرش کشته شدند. ابو العشائر اسیر شد. کشتگان را فراهم آوردند و روی هم نهادند که چون تپه‌ای بزرگ شد. پس از آن دو دست ابو العشائر و دو پای وی را ببریدند و گردنش را بزدند. از زنان هرکه را مورد رغبتشان نبود آزاد کردند. گروهی از زخمیان که میان کشتگان افتاده بودند گریختند و به هنگام شب خویشتن را کشیدند و برفتند. کس بود که جان داد و کس بود که نجات یافت و اینان اندک بودند و چنان بود که زنان قمرطیان با کودکان خویش میان کشتگان می‌گشتند و آب به آنها عرضه می‌کردند و هر که با آنها سخن می‌کرد هلاکش می‌کردند.

به قولی در کاروان نزدیک بیست هزار مرد بود که همگی کشته شدند، بجز گروهی بسیار اندک که توان دویدن داشتند و بی‌توشه جان بردند یا زخم‌دار میان کشتگان افتادند و بعد گریختند، یا کسی که او را به بردگی به خدمت خویش گرفتند.

گویند: مال و اثاث گرانقدری که از این کاروان گرفتند معادل دو هزار هزار دینار بود.

از یکی از سکه زنان [ضرّابین] آورده‌اند که گفته بود: «نامه‌های سکه زنان مصری به ما رسید که در این سال توانگر می‌شوید که خاندان ابن طولون و سرداران مصری که سوی مدینه‌السلام رفته‌اند و کسانی که وضعی همانند آنها داشته‌اند کس فرستاده‌اند که مالشان را از مصر به مدینه‌السلام حمل کنند. ظروف طلا و نقره و زیور را شمش ریخته‌اند و به مکه برده‌اند که همراه حج گزاران به مدینه‌السلام بیارند که با کاروان‌هایی که سوی مدینه‌السلام روان می‌شد حمل شد و همه از دست رفت.» گویند: در آن اثنا که قرمطیان به روز دوشنبه این کاروان را می‌کشتند و غارت می‌کردند، کاروان خراسانیان بیامد که جمعی از قرمطیان سویشان رفتند و با آنها نبرد کردند و سرانجامشان چون این کاروان شد.

وقتی زکریه از کار کاروان دوم حج گزاران فراغت یافت و اموالشان را بگرفت و حرمت‌هایشان را روا کرد، همان وقت از عقبه حرکت کرد. پیش از رفتن، برکه‌ها و چاه‌های آنجا را از مردارهای انسان و اسب پر کرد.

خبر بریدن کاروان دوم از کاروان‌های سلطان شامگاه روز جمعه، چهارده روز مانده از محرم، به مدینه‌السلام رسید و این بر همه مردم و بر سلطان گران آمد. عباس بن - حسین وزیر، محمد بن داود دبیر را که دیوان‌های خراج و املاک مشرق و دیوان سپاه را به عهده داشت دعوت کرد که سوی کوفه رود و آنجا بماند که سپاه‌ها سوی قرمطی فرستد، و او یازده روز مانده از محرم، از بغداد برون شد و مال‌های بسیار برای دادن به سپاهیان همراه برد.

پس از آن، زکریه سوی زباله رفت و آنجا فرود آمد و پیشتازان از پیش

و پس خویش فرستاد که بیم داشت یاران سلطان که مقیم قادسیه بودند بدو برسند. وی در انتظار کاروان سوم بود که اموال بازرگانان در آن بود. پس از آن سوی ثعلبیه رفت، سپس سوی شقوق و آنجا ما بین شقوق و بطن بر کنار ریگزار، در محلی موسوم به طلیح در انتظار کاروان بماند که از جمله سرداران نفیس مولدی در آن بود و صالح سیاه که محمل و خزانه را همراه داشت و چنان بود که معتضد، جواهری گرانقدر در محمل نهاده بود. ابراهیم بن ابی اشعث نیز که قضای مکه و مدینه و کار راه مکه و مخارج اصلاحات آن با وی بود، در این قافله بود با میمون بن ابراهیم دبیر که کار دیوان زمام خراج و املاک با وی بود و احمد بن محمد معروف به ابن هزلج و فرات بن احمد و حسن بن اسماعیل، خویشاوند عباس بن حسن، که متصدی برید حرمین بود، و علی بن عباس نهیکی.

وقتی مردم این کاروان به فید رسیدند، خبر زکرویۀ خبیث و یاران وی به آن‌ها رسید که روزی چند در فید بماندند و منتظر بودند از جانب سلطان نیرو گیرند و چنان بود که ابن کشمرد با سپاهیانی که سلطان با وی و پیش و پس از وی فرستاده بود، از راه سوی قادسیه بازگشته بود.

پس از آن زکرویۀ سوی فید رفت که عامل سلطان، به نام حامد پسر فیروز، آنجا بود. حامد با حدود یکصد مرد که با وی در مسجد بودند، از مقابل قرمطی به یکی از دو قلعه فید پناه برد و قلعه دیگر را از مردان پرکرد. زکرویۀ برای مردم فید پیام همی فرستاد و از آن‌ها می‌خواست که عامل خویش را با سپاهیانی که آنجا بودند به وی تسلیم کنند و اگر چنین کنند امانشان می‌دهد، اما آنچه را می‌خواست نپذیرفتند و چون نپذیرفتند با آن‌ها نبرد کرد و به چیزی از آن‌ها دست نیافت. راوی گوید: وقتی قرمطی دید که تاب مردم آنجا را ندارد دور شد و سوی نباح رفت، سپس سوی حفیر ابو موسی اشعری.

در آغاز ماه ربیع الاول، مکتفی، وصیف پسر سوارتکین را روانه کرد که گروهی از سرداران نیز با وی بودند و از قادسیه از راه خفان برفتند. وصیف به روز شنبه، هشت روز مانده از ماه ربیع الاول با قرمطی مقابل شد که آن روز را پیکار کردند. سپس شب میانشان حایل شد و شب را با

کشیک به سر کردند. پس از آن، نبرد با قرمطیان را از سر گرفت که سپاه سلطان از آنها کشتاری بزرگ کردند و به دشمن خدا زکویه رسیدند که یکی از سپاهیان به وقتی که پشت بکرده بود با شمشیر ضربتی بدو زد که به مغزش رسید و اسیر شد؛ با جانشینش و جمعی از خواص و خویشاوندانش از جمله پسر و دبیرش و همسرش. سپاه هر چه را در اردوگاه وی بود به تصرف آورد. زکویه پنج روز بماند سپس بمرد که شکمش را شکافتند.

و وی را به همان حال بیاوردند، وصیف با اسیران حج گزار که به دست قرمطی زنده مانده بودند بازگشت.»^{۲۸}

این روایت و به خصوص برخی از مضامین آن، نشان می‌دهد که قرمطی‌ها دنبال لطمه زدن به کاروان‌های سلطانی بوده و در هر کاروانی به سراغ کسانی می‌رفتند که از وابستگان به دولت عباسی بودند.

این ماجرا البته ادامه یافت

در ذیل حوادث سال ۳۱۲ آمده است:

«در این سال، در آغاز محرم خبر به نزد خلیفه رسید، به بغداد، که جنابی و قرمطیان راه حج گزاران را بریده‌اند و کشتار کرده‌اند و اسیر گرفته‌اند و عامه مردم و خاندان سلطان و دیگران تلف شده‌اند و این‌که عبد الله بن حمدان کار راه را عهده کرده و مردم با کاروان اول رفته‌اند و در آغاز مسیر سالم بوده‌اند و چون به فید رسیده‌اند خبر قرمطیان به آن‌ها رسیده که توقف کرده‌اند و نامه ابو الهیجاء به نزار محمد بن خراسانی رسیده که در کاروان اول بوده که آنجا درنگ کند تا فراهم شوند. نزار درنگ کرده و کاروان‌های شاریان و زیریان و خوارزمیان پیاپی رسیده و چون همگان در هبیر فراهم آمده‌اند، جنابی و یاران قرمطی وی به آن‌ها رسیده‌اند و بیشترشان را کشته‌اند. خبر به دیگر کاروان‌ها رسیده که در فید فراهم بوده‌اند و درباره بازگشت به وادی القری مشورت کرده‌اند که در این باب هم سخن نشده‌اند.

سپس عازم شده‌اند و روان شده‌اند اما جنابی راه آن‌ها را بریده و

ابوالهیجای سردار، اسیر شده و نزار گریخته اما زخم‌ها داشته که او را از پای در آورده. پسری از آن حسین بن حمدان اسیر شده با احمد بن بدر عمو و احمد بن محمد بن کشمرد و پسرش. مازج خادم برندهٔ محمل اسیر شده با قفل غلام. نحیر، غلام بانو، نیز که سالار کاروان بوده اسیر شده. بدر و مقبل، هردو غلام طایی که سواران به نام بودند و سالار و مدافع کاروان‌ها می‌شدند و حرمت و شهرتی داشتند، کشته شده‌اند. خزری و پسرش نیز که هر دو سردار بودند، اسیر شده‌اند. قرمطیان محمل را گرفته‌اند با همهٔ جواهر و تحفه‌ها که از آن سلطان بوده. از اموال مردم نیز چندان گرفته‌اند، بیرون از شمار! کسانی که جان برده بودند به مردم گفتند که نزدیک هزار هزار دینار طلا و نقره به دست قرمطیان افتاده بود و چندان کالا و بوی خوش و دیگر چیزها که بهای آن بیشتر از این بود و این‌که همهٔ سپاه قمرطی هشتصد سوار بوده و باقیشان پیاده بوده‌اند. همهٔ کسانی که از دست قرمطیان جان برده بودند (۱۰۳) (۱۰۴) طعمهٔ بدویان شده بودند و هرچه را که نهان کرده بودند و با آن‌ها مانده بود، به غارت رفته بود و بیشتر آن مردم از تشنگی و گرسنگی جان داده بودند.

وقتی آنچه به مردم رسیده بود و آنچه به مقتدر رسیده بود؛ از خسارت مال و مرد، به نزد وی به درستی پیوست. این، به نزد وی و به نزد خاصه و عامه سخت بزرگ نمود و همهٔ طبقات از آن به غایت غمین شدند. خلیفه به ابن فرات دستور داد: به مونس خادم بنویسد که از رقه بیاید تا به مقابلهٔ قمرطی رود. نصر حاجب بدو نوشت که شتاب کند و زودتر بیاید. مونس با خواص خویش از راه فرات روان شد و در رهسپردن شتاب آورد و در غرهٔ ماه ربیع الأول به بغداد رسید.^{۲۹}

در سال ۳۱۶ قرامطه به مکه یورش برده و در آنجا برخی از زر و زیورها را از حرم کنده، بردند. ۳۰ در سال ۳۱۷ نیز حجر الاسود را کنند و به دیار خود بردند. این زمان ابوطاهر قمرطی فرماندهی آنان را داشت. قرمطیان به خاطر این کار مورد سرزنش خلیفهٔ فاطمی قرار گرفتند اما آنان به سخن وی گوش ندادند. در سال ۳۳۹ بود که قرامطه حجر الاسود را به جای خویش باز گرداندند.

قبایل حمله کننده به حجاج

به جز حملات قرامطه که انگیزه مذهبی داشت، حملات قبایل عرب در یک دوره طولانی، در دسرهای زیادی برای حجاج و حکومت عباسی و امرای آن ایجاد کرد. طی سال‌های ۳۲۰-۲۹۵ تعدادی از قبایل به کاروان‌های حج یورش می‌بردند. این حملات نزدیک منزل «حاجر» صورت می‌گرفت. آنان چهارپایان را همراه با بار و بینه می‌بردند و گاه شماری از زنان و کنیزکان را هم به اسارت می‌گرفتند.^{۳۱}

در سال ۳۰۳ گروهی از قبیله طی، به فرماندهی حاتم خراسانی به کاروان حج یورش بردند و اموال حجاج را تصاحب کردند. حجاجی هم که از دست آنان نجات یافتند، از تشنگی مردند. گروه دیگری از اعراب علیه ابوحامد و رقاء بن محمد که امیری راه را داشت، یورش بردند که او موفق به شکست آنان شد و شماری را کشت و برخی را اسیر گرفت که آنان را به بغداد فرستاد. در آنجا آنان را کشتند و در آب دجله انداختند.^{۳۲}

نام قبیله دیگری که در طول هزار سال در تجاوز به قبایل عربی دیده می‌شود، قبیله حرب است. مقتدر عباسی در اوایل به آنان پولی می‌داد تا مانع از حمله ایشان به کاروان حج شود. این پولی است که به آن «خفاره» گفته می‌شود. در کتاب‌های فقهی هم در باره شرعی بودن یا نبودن پرداخت آن بحث شده است. این قبیله بیشتر میان راه مکه - مدینه بود و تا این اواخر هم سفرنامه نویسان قاجاری از حملات آنان به کاروان‌های حج یاد کرده‌اند.

در سال ۳۵۵، بار دیگر قبیله بنوسلیم به کاروان حج حمله کرد اما این بار حمله آنان متوجه کاروان‌هایی بود که از شمال آفریقا و بلاد شام می‌آمدند. این کاروان مشتمل بر بیست هزار شتر از شام، هزار و پانصد از مصر و دوازده هزار از مغرب بود. بسیاری از اینان همراه خانواده خود از آن دیار گریخته و بنا داشتند از راه عراق در بغداد سکونت گیرند. مشکل ناامنی ایجاد شده در آن نواحی، به دلیل حملات بیزنطی‌ها بود. قبیله بنوسلیم بر این کاروان مسلط شده، اموال آنان را گرفتند و اکثریت حجاج جان خود را از دست دادند.^{۳۳}

در سال ۳۶۳ قبیله بنوهلال بر کاروان حج عراقی یورش برده، بسیاری از آنان را کشتند. در این سال تنها شمار اندکی که جلوتر رفته و نجات یافتند، توانستند حج انجام دهند.^{۳۴} بنوشیبان از قبایل دیگری بود که به عراق و راه عراق حمله می‌کرد. عضدالدوله با ترتیب سپاهی دست به عملیاتی علیه آنان زد و قلع و قمعشان کرد؛ به طوری که بغداد و سواد عراق

از دست آنان آسایش یافت. عضدالدوله توانست شماری از سران این حملات را کشته و راه را امن سازد.^{۳۵}

در سال ۳۷۹، رئیس قبیله بنی طی، به اسم ابن جراح طائی حجاج را میان دو منزل فید و سمیرا متوقف کرده و آنان را وادا داشت که سیصد هزار درهم، به علاوه مقداری لباس پرداخت کنند. سپس به آنان اجازه عبور داد.^{۳۶}

در سال ۳۸۴ هم کسی از عراق و شام به حج نیامد و دلیلش آن بود که شمار زیادی از اعراب به فرماندهی اصیفر منتفقی مانع از آمدن شدند و ادعا کردند سکه هایی که سال قبل به آنان داده شده مشکل داشته و باید عوض آن را بدهند.^{۳۷} در سال بعد، امیر بدر بن حسنویه که حاکم منطقه جبال و همدان بود تعهد کرد تا سالیانه مبلغی پنج هزار دینار بدهد تا حجاج در امن و آسایش به حج بروند.^{۳۸} بعد از درگذشت بدر بن حسنویه باز مشکل مطرح شد و تا مرگ این اصیفر منتفقی در سال ۴۱۰ ادامه داشت.

از سال ۴۰۲ قبیله خفاجه حملات خود را آغاز کرد. آنان در منزل «العقبه» به حجاج یورش برده و بسیاری را کشتند و اموالشان را بردند. با رسیدن نیروهای کمکی آنان گریخته و برخی از اموال به صاحبانش بازگردانده شد.^{۳۹} این خفاجه در سال ۴۲۶ تا آنجا پیش رفت که به کوفه حمله کرد و اموال مردم را غارت نمود. حملات خفاجه تا اواخر این قرن ادامه دارد.^{۴۰}

در همین قرن از قبیله بنی نبهان هم به عنوان قبیله ای که به کاروان حج حمله می کرده، یاد شده است. ابن اثیر ذیل حوادث سال ۴۲۰ با اشاره به رسیدن کاروان حج خراسان می نویسد: وقتی اینان به «فید» رسیدند، حماد بن عدی رئیس بنی نبهان یورش آوردند. کاروانیان حاضر به پرداخت پنج هزار دینار شدند اما آنان نپذیرفتند. در این زمان یک جوان خراسانی تیری به رئیس اعراب زد و آنان پراکنده شدند و حجاج سالم به حج رفتند.^{۴۱}

شرایط امن بودن راه از نظر فقها

فقها در باره شرایط وجوب حج از «تخلیه الطريق» یا «تخلیه السرب» از آن یاد می کنند؛ یعنی این که راه امن باشد. اگر تنها یک راه باشد و دشمن هم باشد که لازمه تأمین راه پرداخت وجهی باشد، این شرط محقق نشده است. اما اگر کسی بتواند تحمل کند، خوب است. همین طور اگر کسی از طرف او بذل کند و راه هموار شود، این شرط فراهم گردیده

و «تخلية الطريق» محقق شده است.^{۴۲} در اصطلاح فقها پولی که به عنوان باج راه حج پرداخت می شود «خفاره» نامیده می شود.

به جز بحث راه خشکی و مشکلات آن، از جمله تهیه علوفه برای حیوانات یا آب و خوراک برای حجاج، راه دریایی هم مشکلاتی دارد که فقها به آن توجه کرده اند. اگر ظن غالب این باشد که رفتن از راه دریایی هلاکت در پی دارد، از نظر وی وجوب حج برداشته می شود.^{۴۳} علامه حلی در باره خفاره و دشمنی که در راه است، می نویسد:

«تفاوتی نیست که این دشمن مسلمان باشد یا کافر. وی می افزاید: اگر توان جنگیدن با او باشد، به شرطی که ضرری در بر نداشته باشد، حج واجب خواهد بود. هرچه احتمال دارد که گفته شود واجب نیست؛ زیرا تحصیل شرط حج واجب نیست. در هر حال، اگر احتمال ضرر بدهد، از این که مالش یا جانش را از دست بدهد، واجب نیست. اگر دشمن کافر باشد و احتمال ضرر هم نیست بهتر است برود و به ثواب جهاد و حج دست یابد. اما اگر آن دشمن مسلمان است، حج واجب نیست، برای این که خون مسلمان ریخته می شود.»

وی می افزاید:

«اگر دشمن در کمینگاهی نشسته است تا مالی بگیرد، حج واجب نخواهد بود. شافعی هم از پرداخت پول؛ یعنی همین خفاره، کراهت دارد؛ زیرا سبب جری شدن آنان برای گرفتن پول خواهد شد.»^{۴۴}

شهید اول هفتمین شرط وجوب حج را همین «تخلية السرب» دانسته و می نویسد:

«اگر پرداخت مال امنیت بیاورد، در صورتی که بتواند، حج واجب خواهد بود در صورتی که اجحاف نباشد. اگر کسی مالی برای این کار یعنی مصالحه با دشمن به او بدهد، واجب نیست آن را قبول کند. اگر مال به دشمن پرداخت شد و راه امن گردید، حج بر او واجب می شود.»

شهید اول تأکید دارد:

«اگر ظن، یعنی احتمال بیش از پنجاه درصد در باره خوف و خطر؛ چه در راه خشکی چه دریایی هست، واجب نیست. اما اگر پنجاه پنجاه است، ترجیحاً باید برود.»

وی می نویسد:

«جنگیدن با دشمن در این راه، حتی اگر کافر باشد و احتمال سلامت هم بدهد، لازم نیست. البته مستحب است مگر آن که دشمن مسلمان باشد مگر از باب نهی از منکر.»^{۴۵}

در کتاب «المجموع» (ج ۷، ص ۸۲) دیدگاه فقهای اهل سنت در باره این مسأله، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

وظایف امیر الحجاج از دید فقیهان

شهید اول در کتاب «دروس» شرحی از وظایف امام در حج ارائه کرده که بخشی از آن مربوط به وظایفی است که امیر الحجاج در مراقبت از حجاج در طول راه دارد. وی می نویسد:

شایسته است که امام اعظم اگر خود در حج شرکت ندارد، امامی برای حج تعیین کند؛ چنان که پیامبر ﷺ امام علی را در سال نهم بر موسم منصوب کرده و قرائت سوره برائت را به او واگذار کرد. ابتدا شخص دیگری را منصوب کرده بود که به دستور خداوند او را عزل کرد. همین طور امام علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهرش کسی را بر حج منصوب کرد. ابن بابویه از عمری روایت کرده است که حضرت مهدی هر سال در موسم حج حاضر است. مردم را می بیند و مردم هم او را می بینند اما نمی شناسند. شرط والی آن است که عادل و فقیه در احکام حج باشد. همین طور شایسته است که شجاع و مطاع بوده، صاحب رأی و هدایت و کفایت باشد.

امیر الحجاج باید پانزده شرط داشته باشد؛ گردآوری مردم و فرودآوردنشان در منازل برای پرهیز از لصوص و غارتی ها و ایجاد ترتیب در حرکت و نزول و تعیین محل هر کاروان در حرکت و تعیین محل نزول تا افراد گم شده یافت شوند. همین طور تنظیم آب و مرتع میان آنان و بردن آنان از بهترین راه ها و آبادترین و راحت ترین در صورتی که اختیار داشته باشد. همین طور باید در طول راه و محل نزول مراقبت آن ها باشد و با پرداخت مال یا جنگ، دشمن را از حمله به آنان باز دارد. اگر نیاز به پرداخت باج بود و پولی از بیت المال یا تبرع امام بود که هیچ، اگر نبود و از حجاج طلب کرد، احکامش گذشت.

وی آمین بگویند. نیز کراهت دارد که در آنجا تقدم حق اوست از او جلو تر باشند. اگر نهی کند، حرام است جلو تر باشند. امام باید امر به معروف و نهی از منکر کند، به خصوص آنچه که متعلق به مناسک و کفارات می شود. اگر در حکمی میان علمای شیعه اختلاف باشد، امیر الحاج اگر امام اعظم نیست یا از او نظر نمی گیرد، نمی تواند از مردم بخواهد تا به نظر او عمل کنند، مگر آن که خطایی باشد که مستند به یک قول نادر است. در آن صورت باید آن را رد کند. جایز است که وظایف سفر و ادای مناسک به یک امام واگذار شود یا به دو امام.^{۴۶}



پی نوشت‌ها:

- | | |
|--|--|
| ۱. تاریخ الطبری: ۳/۳۴۸ | ۱. الخلفاء والملوک: ۳۸ - ۳۹ (تحقیق جمال الدین شیال، قاهره، ۱۹۵۵). |
| ۲. فتوح البلدان: ۳۵۶ | ۱۲. درب زبیده: ۴۹ |
| ۳. تاریخ الطبری: ۴/۴۵۵، ۴۷۷ - ۴۸۱ | ۱۳. کتاب المناسک: ۳۳۰، ۳۶۴ |
| ۴. تاریخ الطبری: ۵/۳۹۹ | ۱۴. الامامه و السیاسه (ترجمه فارسی): ۳۸۹ |
| ۵. اخبار الطوال: ۲۴۴ - ۲۵۱ | ۱۵. نهایت المسافات بیرونی: ص ۲۲۳، ۲۳۴ درب زبیده: ۵۲ |
| ۶. تاریخ الطبری: ۵/۳۹۷ | ۱۶. مقصود شهر الجار است که آن زمان، حکم جده امروزی را داشت. بنگرید به کتاب من با نام معجم معالم الحجاز مدخل مربوطه (عائق). |
| ۷. انساب الاشراف: ۳/۱۶۶ | ۱۷. الذهب المسبوک فی ذکر من حج من |
| ۸. تاریخ الطبری: ۷/۴۶۵، درب زبیده: ۴۷ | |
| ۹. درب زبیده: ۴۸ | |
| ۱۰. تاریخ الطبری: ۸/۱۳۶، درب زبیده: ۴۸ | |
| ۱۱. الذهب المسبوک فی ذکر من حج من | |

- ۳۲ . صلة تاريخ الطبري: ۵۳؛ الكامل: ۹۵/۸؛ درب زبيده: ۹۴
- ۳۳ . الكامل ابن اثير: ۵۷۴/۸
- ۳۴ . الكامل: ۶۴۷/۸
- ۳۵ . تجارب الامم: ۳۹۸/۲؛ ذيل تجارب الامم (قاهره: ۱۳۳۴ق): ۵۴؛ درب زبيده: ۹۵
- ۳۶ . الكامل: ۶۹/۹
- ۳۷ . الكامل: ۱۰۵/۹
- ۳۸ . المنتظم ابن جوزي: ۱۷۸۷ - ۱۷۹؛ درب زبيده: ۹۵
- ۳۹ . الكامل: ۲۳۶/۹
- ۴۰ . درب زبيده: ۹۶
- ۴۱ . الكامل: ۳۲۵/۹
- ۴۲ . المبسوط شيخ طوسي: ۳۰۱/۱
- ۴۳ . المبسوط: ۳۰۱/۱ - ۳۰۲
- ۴۴ . تذكرة الفقهاء: ۹۱/۷؛ تحرير الاحكام: ۵۵۳/۱
- ۴۵ . الدروس: ۳۱۳/۱
- ۴۶ . الدروس الشرعية: ۴۹۶/۱ - ۴۹۸

- ۱۸ . تاريخ مکه، ص ۱۹۵ - ۱۹۶
- ۱۹ . تاريخ الطبري: ۹، ۱۴۰؛ درب زبيده: ۵۳
- ۲۰ . درب زبيده: ۵۴
- ۲۱ . درب زبيده: ۵۵
- ۲۲ . صلة تاريخ الطبري: (تصحیح محمد ابوالفضل ابراهيم): ۱۱۳
- ۲۳ . تجارب الامم: ۴۰۷/۲. ابن اثير می نویسد که او راه عراق به مکه را اصلاح کرد. الكامل: ۷۰۴/۸
- ۲۴ . درب زبيده، ص ۶۵ - ۶۹
- ۲۵ . اخبار مکه: ۴۴۴ - ۴۴۵
- ۲۶ . مشاکله الناس لزمانهم: ۲۶
- ۲۷ . ذيل تجارب الامم / رذرواری، ص ۲۸۲
- ۲۸ . تاريخ طبري (ترجمه): ۶۷۶۲ / ۱۵ - ۶۷۶۹
- ۲۹ . تاريخ طبري (ترجمه): ۶۹۰۴ / ۱۶ - ۶۹۰۵
- ۳۰ . تاريخ طبري: ۶۹۲۱ - ۶۹۲۲ / ۱۹
- ۳۱ . تاريخ الطبري (عربی): ۱۵۱ / ۱۰